

نیا کس دگر بر زمین از سما
 چنانکه زنده شد شکسته اندر عجب
 مطلق میان هوا بسجند
 از آن سواری انش و دن
 که اینست ای سیر پروردگار
 زنی دی جو باروی پیش بد
 رخسار عجب فردوس باغ برین
 بران زور بازو بیت ای شیدا
 ترا از خدایچه بسوخته باد
 بیاتانکه مکن در صورت
 که محتاج رویت بجان گشته ام
 عجب چون مصطفی را بدید
 یک سوره از حکم بر کشید
 جمل کس بسند انانند هوا
 از آن روز باروی انانند هوا
 بسند بر حمل را ممان چنان
 بر دلقه جبرئیل امین
 عجب رسید از بسین هووش
 بحال دل را پیچید دید
 بخندید صفت صد افرین
 ز فرزند آوا بسین نکند
 ز عادی تو شیر دیگر سداد
 ز غم قبلها چو باین سیرت
 سبک تر می زانکه در خسته
 زنی امی همه جا همارا در
 که صد مرد را بار زنده درید

رسیدن جمله بکر ز تیغ سه
 بداد ز برد آن زمان بوطرا
 بو کافران را اندر او خست
 بر نیزه ای که زانده
 بر او در بالا بقدر رب
 بر در حمان کوه ضرب بدن
 چنان شمش که افتد کجس
 بکر در اندک در پیش از صا
 جناد رهوا بودن اندام نظر
 چنانکه تیر از رشتاب
 سواردیکه ما صلاح کینان
 جدا کرد و اعضا کجس
 تو کفار را هموش از سر برید
 بکر دعا جمله مانند میخ
 به بر بدو کمرغ از هوا سر
 کمرفته بدید نیزه بر دلا
 چو برک در ص از هوا خست
 بر زده سواردیکه از غضب
 بود جانی بمر و ج او را بین
 یک را جو بکر فنت با می قول
 که جو کسنگ بچیند اخت او را
 که بکر فنت او پای ای بکر
 میان سو پر زنی جو عفا
 بسند اخت یار دیگر در همو
 هوا پاره که فنت بکس
 که از چشم مردم ایند ناپدید
 بنام کس